



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیهما السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

نکته های ناب از زندگانی

چهارده معصوم علیه السلام

علی گلستانی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکته‌های ناب از زندگانی چهارده معصوم علیهم‌السلام - امام حسن محتبی علیه‌السلام

نویسنده:

علی گلستانی همدانی

ناشر چاپی:

سفیر صبح

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	نکته‌های ناب از زندگانی چهارده معصوم علیهم‌السلام
۶	مشخصات کتاب
۶	نگاهی به زندگی امام حسن مجتبی (کریم اهل بیت)
۶	ولادت امام حسن مجتبی
۷	محبت پیامبر به امام حسن
۹	امامت امام حسن
۱۱	شمه‌ای از فضائل امام حسن
۱۴	دشمنی خاص معاویه با اهل بیت
۱۵	شهادت امام حسن
۱۶	پاورقی
۱۷	درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

نکته‌های ناب از زندگانی چهارده معصوم علیهم‌السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: گلستانی، علی، ۱۳۱۷ -
 عنوان و نام پدیدآور: نکته‌های ناب از زندگانی چهارده معصوم علیهم‌السلام / نویسنده علی گلستانی همدانی؛ ویراستار مهدیه شجاعی.
 مشخصات نشر: تهران: سفیر صبح، ۱۳۸۷.
 مشخصات ظاهری: ۳۹۷ ص.
 شابک: ۳۵۰۰۰ ریال: ۸-۳۸-۷۰۷۱-۹۶۴
 وضعیت فهرست نویسی: فاپا
 یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.
 موضوع: چهارده معصوم -- سرگذشتنامه
 رده بندی کنگره: BP۳۶/گن ۸ن ۱۳۸۷
 رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۱۳۱۲۷۶

نگاهی به زندگی امام حسن مجتبی (کریم اهل بیت)

ولادت امام حسن مجتبی

سبط اکبر پیامبر اسلام، در شب سه‌شنبه نیمه ماه رمضان سال هجری در مدینه دیده به جهان گشود. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به سلمی یا اسماء بنت عمیس فرمود پسر من را نزد من بیاورید. سلمی امام حسن علیه‌السلام را در میان پارچه زرد رنگی پیچید و نزد آن حضرت برد. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم پارچه‌ی زرد رنگ را به کنار گذاشت و فرمود نوزاد را با پارچه‌ی زرد قنطاق نکنید (شاید این دستور برای رعایت بهداشت با استفاده از پارچه سفید به خاطر بهتر نشان دادن آلودگی‌ها باشد) سلمی همان دم پارچه زرد را به پارچه سفید تبدیل کرد و حسن علیه‌السلام را نزد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آورد. حضرت در گوش راست او اذان و در گوش چپش اقامه گفت و این اولین صوت و آهنگی بود که امام حسن از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در توحید شنید. آنگاه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به علی علیه‌السلام فرمود نام پسر من را چه گذاشته‌ای؟ علی علیه‌السلام عرض کرد: من در نام گذاری از شما پیشدستی نمی‌کنم. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود من نیز در نام گذاری او از پروردگرم پیش نمی‌گیرم. در این هنگام جبرئیل نازل شد و عرض کرد ای محمد صلی الله علیه و اله و سلم خداوند سلام می‌رساند و می‌فرماید نسبت علی علیه‌السلام به تو همانند نسبت هارون به موسی است (موسی با هارون برادرند) ولی پیامبری بعد از تو نخواهد بود، این نوزاد را همانم [صفحه ۱۶۵] پسر هارون برادر موسی کن. پیامبر فرمود نام او چیست؟ جبرئیل گفت نام او شیر است. پیامبر فرمود: زبان من عربی است. جبرئیل گفت نام او را حسن که معنی شیر است بگذار، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم چنین دعا کرد: خدایا این فرزند و فرزندان علی علیه‌السلام را از شر شیطان رانده شده در گاهت در پناه تو قرار دادم. [۱]. روز هفتم ولادت امام حسن علیه‌السلام پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم گوسفند خوش‌رنگی را عقیده (قربانی) کرد و یک ران آن را همراه یک دینار به قابله داد، موی سر

حسن علیه‌السلام را تراشید و هم وزن آن نقره مسکوک صدقه داد و سر حسن علیه‌السلام را با بوی خوش خوشبو نمود. [۲].

محبت پیامبر به امام حسن

از بریده نقل شده که در مسجد، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بر فراز منبر بود و برای مردم سخن گفت، در این هنگام حسن و حسین علیهما‌السلام که پیراهن قرمز پوشیده بودند وارد مسجد شدند ولی هنگام راه رفتن پایشان به دامنشان پیچید و افتادند. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم از فراز منبر پائین آمد، آنها را در آغوش گرفت و بالای منبر برد و پیش خود نشانید. [۳]. ابوهریره می گوید روزی حسن به محضر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آمد و در کنار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم نشست. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به نشانه محبت دهانش را بر دهان حسن علیه‌السلام نهاد و سه بار فرمود: اللهم انی احبه و احب من یحبه؛ خدایا من حسن را دوست دارم و همچنین آن کسی که حسن را دوست [صفحه ۱۶۶] بدارد دوست دارم. [۴]. پیامبر خدا صلی الله علیه و اله و سلم فرمود: همانا این دو پسر (حسن و حسین) را در کودکی تربیت نمودم و از درگاه خداوند برای آنها درخواست نمودم تا آنها را پاک و پاکیزه قرار دهد و خداوند به این خواسته من پاسخ مثبت داد. [۵]. روزی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم در بستر استراحت می کردند، حسن و حسین علیهما‌السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آمدند، حسن علیه‌السلام آب خواست، پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم روی علاقه‌ی خاصی که به حسن علیه‌السلام داشت شخصا برخاست و مقداری شیر از گوسفندی دوشید و آن را به حسن علیه‌السلام داد تا بری او هم نوشیدنی باشد و هم غذا. در این هنگام حسین علیه‌السلام از جا حرکت کرد تا او نیز شیر بخورد ولی هر چه حسین علیه‌السلام کوشید تا پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم ظرف شیر را از حسن علیه‌السلام بگیرد و به او دهد توفیق نیافت. حضرت زهرا علیها‌السلام با مشاهده‌ی این صحنه به پدر عرض کرد ای رسول خدا گویا حسن نزد تو محبوب تر است! پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در پاسخ فاطمه علیها‌السلام فرمود: نه ولی چون نخست حسن علیه‌السلام آب خواست برای تربیت و رعایت حق تقدم خواستم نخست شیر را به حسن علیه‌السلام بدهم. [۶]. این حادثه بیانگر آن است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم در محبت و علاقه خود عدالت و نظم را رعایت می کرد و چنین رفتاری نقش به سزایی در تربیت صحیح کودک دارد. روزی حسن و حسین علیهما‌السلام در حضور پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و فاطمه علیها‌السلام کشتی [صفحه ۱۶۷] گرفتند در این میان پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم حسن را تشویق می کرد و مکرر می فرمود برپاخیز ای حسن، حسین را محکم بگیر و به زمین بیفکن. فاطمه علیها‌السلام عرض کرد ای پدر حسن برادر بزرگتر را بر حسین که کوچکتر است ترجیح می دهی! پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود جبرئیل حسین را تشویق می کند، من هم حسن را تشویق می نمایم. [۷]. سن امام حسن علیه‌السلام هفت سال بیش تر بود که فاطمه علیها‌السلام او را به مسجد می فرستاد تا آنچه را از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم می شنود به خاطر بسپارد و شنیده‌های خود را برای مادرش زهرا علیها‌السلام بازگو کند. حسن علیه‌السلام با کمال نظم و ادب همین کار را انجام می داد. بعد از شنیدن سخنان پیامبر در مسجد، به خانه بازمی گشت و با سخنرانی شیرین خود مادرش را از گفتار پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم با خبر می نمود. در آن روزها هر وقت علی علیه‌السلام به خانه می آمد می دید حضرت زهرا علیها‌السلام آیاتی از قرآن را که تازه بر پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم نازل شده از حفظ می خواند. از او می پرسید این آیات و علوم تازه را از کجا آموختی؟ حضرت زهرا علیها‌السلام پاسخ می داد از پسرم حسن آموختم. روزی علی علیه‌السلام در خانه مخفی شد، حسن علیه‌السلام طبق معمول وارد خانه گردید و آن چه از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم شنیده بود در ضمن سخنرانی برای مادر بیان می نمود ولی این بار هنگام سخن گفتن زبانش گیر می کرد. فاطمه علیها‌السلام تعجب کرد ولی حسن علیه‌السلام پرده از راز برداشت و به مادر گفت: مادر تعجب نکن شخص بزرگی سخنم را می شنود از این رو زبانش گیر می کند. در همین لحظه علی علیه‌السلام از مخفیگاه بیرون آمد و پسرش حسن علیه‌السلام را بوسید. [۸]. [صفحه ۱۶۸] پیامبر در

شأن امام مجتبی فرموده است: اما حسن؛ او پسر و فرزندم و از من می‌باشد، نور چشم، روشنی قلب، و میوه‌ی دلم و سرور جوانان اهل بهشت است؛ او حجت خدا بر امت است، امر او امر من و سخن او سخن من است، هر کس از او پیروی کند از من است و کسی که از او نافرمانی نماید از من نیست؛ هر گاه به چهره‌ی حسن می‌نگرم به یاد حوادث تلخی که بعد از من به او می‌رسد می‌افتم، او از روی ستم با زهر دشمنان کشته می‌شود در این هنگام فرشتگان و همه موجودات حتی پرندگان هوا و ماهیان دریا برای او می‌گریند، آن چشمی که برای مصائب او بگرید در قیامت که چشم‌ها کور می‌شوند کور نمی‌شود و آن دلی که برای مصائب او غمگین گردد در قیامت که قلبها غمگین شوند غمگین نگردد و کسی که مرقد او را زیارت کند روی صراط هنگامی که پاها می‌لغزند نمی‌لغزد. [۹]. عمار یاسر می‌گوید پیامبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم مکرر می‌فرمود: الحسن و الحسین سیدا شباب اهل الجنة هما ریحانتي من الدنيا؛ [۱۰]. حسن و حسین دو سرور جوانان اهل بهشت و هر دو گل خوشبوی من در دنیا می‌باشند. هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در بستر رحلت قرار گرفت، در ساعات آخر حسن و حسین علیهما السلام به بالین پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آمدند و در حالی که سخت گریه می‌کردند خود را به روی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم افکندند، حضرت علی علیه السلام [صفحه ۱۶۹] خواست آن‌ها را از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم جدا سازد. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم او را نهی کرد و فرمود ای علی بگذار من آن‌ها را ببویم و آنان مرا ببینند من از دیدار آن‌ها توشه بگیرم و آن‌ها نیز از دیدارم توشه بگیرند. بدان که این دو فرزند بعد از من ستم‌ها خواهند دید و مظلومانه کشته می‌شوند، خدا لعنت کند آنان را که این ستم می‌نمایند و این سخن را سه بار فرمود. [۱۱]. پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم گاهی امام حسن را به تنهایی به جلالت و عظمت شأن معرفی می‌کرد و گاهی به اتفاق برادرش حسین علیه السلام و فرمود: من تسره ان ينظر الی سید شباب اهل الجنة فلینظر الی الحسن؛ هر کس می‌خواهد به دیدن بزرگ خوبان بهشت مسرور گردد به حسن علیه السلام بنگرد. [۱۲]. حذیفه بن یمان (از اصحاب گرانقدر رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم) می‌گوید: من با جمعی از مهاجران و انصار در یکی از کوه‌های مکه همراه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم بودیم. ناگاه حسن علیه السلام با شکوه و وقار خاصی به سوی ما آمد. رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم به او نگاه کرد و در شأن او چنین فرمود: جبرئیل راهنمای حسن علیه السلام و میکائیل استوار کننده او است، او فرزندی پاک سرشت از خودم و یکی از دنده‌های پیکرم می‌باشد، این کودک نوه و نور چشم من است، به زودی بعد از من رهبر و راهنمای مردم خواهد شد. او هدیه خدا است که به من عنایت کرده، هنوز سخن پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم تمام نشده بود که دیدیم یک اعرابی در حالی که چوب دستی خود را به زمین می‌کشاند به پیش می‌آید. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود آن مرد به سوی ما می‌آید، با گفتار درشت و ناپسندی که پوست بدنش را [صفحه ۱۷۰] جمع خواهد کرد با ما سخن خواهد گفت، سپس از اموری سؤال خواهد کرد در حالی که سخانش تند و خشن است. او به پیش آمد و گفت محمد در میان شما کیست؟ گفتیم به محمد صلی الله علیه و اله و سلم چه کار داری؟ پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به او فرمود: آرام باش (با این جمله خود را بر او نشان داد) در این هنگام آن عرب تندخو به پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم گفت تا تو را ندیده بودم دشمن تو بودم اینک که تو را دیدم بر دشمنم افزوده شد. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم لبخند زد. خواستیم آن عرب تندخو را تربیت کنیم ولی رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم اشاره کرد ساکت باشید. در این هنگام بین آن عرب بد اخلاق و پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم چنین گفتگو شد: اعرابی گفت ای محمد تو گمان می‌کنی پیامبر هستی ولی به پیامبران دروغ بستی و برای اثبات ادعای خود هیچ گونه برهان و دلیلی نداری! پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود چه خبری به تو بدهم؟ اعرابی گفت اثبات پیامبری خودت را با برهان و دلیل بگو. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود اگر بخواهی یکی از اعضای من به تو خبر می‌دهد و چنین خبر دادن برهانم را محکم‌تر خواهد نمود. اعرابی گفت آیا عضو سخن می‌گوید؟ پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم فرمود آری. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به حسن فرمود برخیز. اعرابی به حسن علیه السلام نگاه کرد و او را پیش خود کوچک شمرد و گفت این پسرک را

توان سخن گفتن با من نیست. رسول اکرم صلی الله علیه و اله و سلم فرمود به زودی او را شخصی آگاه بیابی. در این هنگام حسن علیه‌السلام به اعرابی گفت آرام باش و توجه کن سپس اشعاری خواند و فرمود: تو زبان درازی کردی و از حد و مرز خود خارج شدی [صفحه ۱۷۱] و خود را فریب دادی ولی امید است که اسلام را بپذیری. اعرابی خنده‌ی تمسخرآمیزی کرد. و حسن علیه‌السلام به او فرمود شما با قوم بت‌پرست خود از روی جهل و انحراف درباره‌ی پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم گستاخی‌ها نمودید و گفتید محمد ابتر (بی‌نسل) است و همه‌ی اعراب با او دشمنند و اگر کشته شود کسی خون او را طلب نمی‌کند و پنداشتی که هر گاه او را بکشی قومت معاش تو را تأمین می‌کنند از این رو با اسلحه به اینجا آمده‌ای ولی در تنگنای سخت افتادی و چشمانت تیره و تار شدند و اینک در ترس و وحشت به سر می‌بری، من از مسافرت تو خبر می‌دهم، تو در شبی ظلمانی در میان طوفانی شدید حیران و سرگشته بودی و اگر به عقب بازمی‌گشتی باز به هلاکت می‌رسیدی، هم چنان در میان هیولای تاریک مرگ و وحشت به سر می‌بردی که ناگاه چشم باز کردی و خود را در نزد ما دیدی، در این هنگامی چشمت روشن شد و آرامش یافتی. اعرابی گفت ای پسر تو این گفتار را از کجا می‌گویی؟ از تیرگی قلبم پرده برداشتی گویا در همه جا همراه و شاهد کارهای مخفی من بوده‌ای و بهره‌ای از علم غیب داری. سخنان امام حسن علیه‌السلام آن چنان در آن اعرابی اثر کرده بود که روح و روانش مجذوب اسلام شد از این رو از اسلام پرسید تا پس از آگاهی آن را بپذیرد. حسن علیه‌السلام فرمود اسلام عبارت است از تکبیر و گواهی به یکتایی و بی‌همتایی خدا و این که محمد صلی الله علیه و اله و سلم بنده رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم است. اعرابی همان دم مسلمان شد و در راه اسلام پا بر جا بود پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آیاتی از قرآن را به آموخت و از پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم اجازه خواست تا میان [صفحه ۱۷۲] قوم خود برگردد و ماجرای خود را به آن‌ها خبر دهد. پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم به او اجازه داد. نزد قوم خود بازگشت و ماجرای عجیب ملاقات با پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم و نوه آن حضرت حسن بن علی علیه‌السلام و گفتار معجزه‌آسا و شیرین حسن علیه‌السلام را برای قوم خود تعریف کرد. جماعتی از قومش تحت تأثیر قرار گرفتند و همراه او نزد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم آمدند و مسلمان شدند. پس از این ماجرا هنگامی که مردم حسن علیه‌السلام را می‌دیدند می‌گفتند خداوند مقام ارجمندی به حسن علیه‌السلام داده که به هیچ کس نداده است. [۱۳].

امامت امام حسن

پس از شهادت امیر مؤمنان علی علیه‌السلام امام حسن زمام امور امامت و رهبری را به دست گرفت و مدت امامتش ۱۰ سال یعنی از سال ۴۰ تا ۵۰ هجری ادامه یافت و در این مدت حوادث تلخ و شیرین بسیار رخ داد. روز ۲۱ ماه رمضان سال ۴۰ هجری سراسر کوفه غرق در غزا بود، مردم گروه گروه به محضر امام حسن علیه‌السلام و برادرانش برای عرض تسلیت می‌آمدند، امام حسن علیه‌السلام در اجتماع مردم خطبه‌ای خواند و پس از حمد و ثنا فرمود: ای مردم شب گذشته مردی از دنیا رفت که پیشینیان بر او سبقت نگرفتند و آیندگان به او نرسند، او پرچمدار رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم بود که جبرئیل در طرف راست و میکائیل در طرف چپ او بودند، او از میدان برنمی‌گشت مگر آنکه خداوند پیروزی را نصیبش می‌ساخت، او شبی وفات کرد که یوشع بن نون، وصی حضرت موسی علیه‌السلام وفات نمود و [صفحه ۱۷۳] عیسی علیه‌السلام به آسمان رفت و قرآن نازل شد به خدا قسم او از درهم و دینار دنیا جز هفتصد درهم باقی نگذاشت آن هم از سهمیه خودش که می‌خواست با آن خدمتگزاری برای خانواده بخرد. در این هنگام بغض گلویش را گرفت و گریست، مردم نیز گریه کردند، آن گاه به معرفی خود پرداخت و بخشی از سوابق درخشان و فضایل خود را برشمرد: ما از حزب خدا هستیم که رستگارانند، ما از عترت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و اله و سلم و نزدیکان او و اهل بیت پاک و پاکیزه هستیم که پیغمبر به جای خود معرفی فرمود، ما ثانی کتاب خدا هستیم که تفصیل هر چیز است و باطل به آن راه ندارد، از هر شش جهت به حق و عدالت و پناه هر کس و هر چیز است، ما کسانی هستیم که در تأویل و تفسیر به

خطا نمی‌رویم و به حقایق قرآن یقین داریم. پس ای مردم ما را اطاعت کنید که پیروی ما بر شما واجب عینی است اگر در اطاعت خدا و رسول و اولی‌الامر هستید ما همان ولی امر می‌باشیم که اطاعت ما مقرون به اطاعت خدا و رسول صلی الله علیه و اله و سلم است و در قرآن فرمود اگر در امری نزاع و اختلاف دارید به خدا و رسول و اولی‌الامر مراجعه کنید که علم آن‌ها از علم حق سرچشمه گرفته پس در امور عقاید و اصول و فروع باید به ما مراجعه کنید و بپرهیزید از شیطانی که بزرگترین دشمن شماست، مبدا از آن دسته باشید که فریب شیطان را خوردند و روزی که پشیمان شدند دیگر سودی نداشت. شیطان پس از گمراهی از پیروانش تبری جست و آن‌ها را به هلاکت انداخت. شیطان است که شما را از نزه و شمشیر جنگ می‌ترساند برای آن که از سعادت دور سازد ولی شما خود تفکر کنید ایمان و سعادت و خیر و حیات [صفحه ۱۷۴] ابدی شما در جهاد و اطاعت از ماست.

[۱۴]. در زمان خلافت امام حسن علیه‌السلام کوفه پایتخت بود. این شهر در آن زمان بالغ بر یک میلیون جمعیت داشته و چهارصد هزار ایرانی در این شهر ساکن بودند و ۱۲ هزار خانه از اموالی و عجم وجود داشت. [۱۵]. یکی دیگر از خطبه‌های امام حسن علیه‌السلام در مورد صلح پس از حمد و ثنا و ستایش پروردگار چنین است: «ای مردم بدانید که ما از جنگ به علت ترس با قلت لشکر صرف نظر نمی‌کنیم بلکه برای آن است که شما دنیا را گرفتید و دین را از دست دادید گاهی با ما آهنگ جنگ نمودید و امروز دنیا را بر دین اختیار کردید، زمانی ما برای شما بودیم و شما برای ما؛ امروز دگرگون شده‌اید و آه و ناله بلند است. بر کشتگان صفین گریان هستید و بر کشتگان نهروان خونخواه، آن‌ها که به این بهانه گریان هستند خوار و مخدول‌اند. ای مردم! معاویه شما را به بیعت خود دعوت می‌کند اما در این کار شرط پیشوایی که عزت و عدالت باشد در او نیست، او تقوی و پارسائی ندارد اما اگر شما زندگی خود را می‌خواهید ما سخنی نداریم از آن چه از او می‌خواهید، ما پلک چشم بر خار فرومی‌بریم و هر گونه زحمت و رنج و تعصب را تحمل و مرگ را بر حیات اختیار می‌کنیم تا در راه خدا بذل جان کنیم و این داوری را به خدا واگذاریم.» عالم بزرگ شیخ مفید (متوفی ۴۱۳ هجری) در کتاب ارشاد خود [صفحه ۱۷۵] یاران امام حسن علیه‌السلام را به پنج دسته تقسیم کرده است: ۱. شیعیان امام حسن علیه‌السلام و پدرش. ۲. خوارج که هدفشان جنگ با معاویه بود گرچه به امام علیه‌السلام بی‌علاقه بودند ۳. گروه فتنه که به طمع غنائم جنگی به جبهه می‌رفتند ۴. بعضی در حال تردید و شک حیران بودند که چه باید بکنند ۵. بعضی پیرو قبيله و رئیس قبيله خود بودند و دین و ایمان نداشتند بلکه به میل رؤسای قبيله خود رفتار می‌نمودند.

امام حسن علیه‌السلام با لشگری که از چنین مجموعه‌ای ترکیب یافته بود به راه افتادند و به دیر کعب رسیدند و در کنار پل سباباط فرود آمدند. شب را با یاران در آنجا ماندند. صبح خواست تا سپاه خود را بیازماید که آیا آمادگی برای جنگیدن با سپاه معاویه دارند یا نه؟ پس دستور داد همه‌ی یاران برای نماز اجتماع کنند. این دستور اجرا شد و بعد از نماز حمد و ثنا فرمود: آگاه باشید همانا آن چه موجب اتحاد و به هم پیوستگی شماست، گرچه آن را نپسندید برای شما از پراکندگی بهتر است گرچه پراکندگی را دوست بدارید. آگاه باشید آن چه را من برای شما می‌اندیشم بهتر از آن چیزی است که خودتان برای خود می‌اندیشید بنابراین از دستور من سرپیچی نکنید و رأی مرا که برای شما پسندیده‌ام به من بازنگردانید. سپاهیان پس از شنیدن این گفتار به همدیگر نگاه می‌کردند و می‌گفتند منظور امام علیه‌السلام از این سخنان چیست؟ جمعی می‌گفتند سوگند به خدا چنین پنداریم که امام علیه‌السلام می‌خواهد با معاویه صلح کند، عده‌ای از سپاه (خوارج) گفتند این مرد (امام حسن علیه‌السلام) کافر شده، در این وقت گروهی تحریک شدند و به خیمه امام [صفحه ۱۷۶] حسن علیه‌السلام ریختند و هر چه بود غارت کردند تا آنجا که جانماز حضرت را از زیر پایشان کشیدند و بردند و ردایش را از دوشش برداشتند. مردی از بنی‌اسد به نام جراح بن سنان به پیش آمد و دهنه اسب حضرت را گرفت و گفت: الله اکبر ای حسن مشرک شدی چنان که پدرت قبل از این مشرک شد و سپس با شمشیر چنان بران آن حضرت زد که گوشت را شکافت و به استخوان رسید. امام علیه‌السلام از شدت درد دست را به گردن ضارب نهاد و با هم به زمین افتادند. در این هنگام یکی از شیعیان امام علیه‌السلام به نام عبدالله بن خطل شمشیر ضارب را از دست او گرفت و با

همان او را کشت. از این پس امام حسن علیه‌السلام در خانه سعد بن مسعود ثقفی، حاکم مدائن بستری شد. [۱۶]. در چنین شرایطی آیا زمینه برای قیام امام حسن علیه‌السلام باقی بود؟ او را کافر و مشرک گفتند و از طرف دیگر اطراف معاویه را گرفتند و از طرف دیگر گفتند چرا امام حسن قیام نمی‌کند؟! گروهی از سران سپاه امام حسن علیه‌السلام به طور محرمانه برای معاویه نوشتند ما تسلیم فرمان تو هستیم به سوی ما بیا، متعهد می‌شویم حسن علیه‌السلام را تسلیم یا غافلگیر کنیم و بکشیم. نامه‌ای از جانب قیس بن سعد برای امام حسن علیه‌السلام آمد که در آن نوشته بود عبدالله بن عباس در جبهه فریب پیام معاویه را خورده و شبانه با عده‌ای به معاویه پیوسته زیرا معاویه برای او پیام داد که اگر به من بیوندی یک میلیون درهم پول، نیمی از آن را نقد و نیم دیگرش را [صفحه ۱۷۷] هنگام ورود به کوفه در اختیارت می‌گذارم. [۱۷]. امام حسن علیه‌السلام اطمینان به صلح پیشنهادی معاویه نداشت و می‌دانست که معاویه می‌خواهد حيله و تزویر کند اما چاره‌ای جز پذیرفتن صلح و ترک جنگ نداشت زیرا پیروان و یاران او افرادی سست عنصر و عقیده بودند و در صدد مخالفت با امام علیه‌السلام برآمدند و بسیاری از آنها ریختن خون امام حسن علیه‌السلام را حلال می‌دانستند و می‌خواستند او را دست بسته تحویل معاویه بدهند تا آنجا که پسر عمویش عبدالله بن عباس دست از یاری او برداشت و به معاویه پیوست لذا با این شرایط امام حسن علیه‌السلام برای اتمام حجت و داشتن عذری بین خود و خدا همچنین بین خود و مسلمانان پیمان محکمی از معاویه برای صلح گرفت. [۱۸]. ابن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمه متن صلحنامه را ذکر کرده که خلاصه‌ی ترجمه آن چنین است: این چیزی است که حسن بن علی علیه‌السلام با معاویه بر اساس آن صلح نمود تا زمام حکومت در دست معاویه باشد و این اساس عبارت است از: ۱. معاویه به کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم عمل کند. ۲. معاویه هیچ کس را جانشین و ولیعهد برای خود قرار ندهد. [صفحه ۱۷۸] ۳. جان مردم در هر کجا که هستند از حجاز، یمن و عراق در امان باشد. ۴. حسن و حسین علیهما‌السلام و سایر افراد خاندان نبوت در امن و آزادی باشند. البته شرایط دیگری هم ذکر شده است. بنابر بعضی روایات این صلحنامه در ۲۵ ربیع‌الاول سال ۴۱ منعقد و گروهی از بزرگان آن را امضاء کردند. معاویه متعهد شد تا به آن عمل کند ولی پس از آن که بر اوضاع مسلط گردید به سوی کوفه حرکت کرد و در آنجا مردم را از دو طرف به گرد خود جمع و برای آن‌ها سخنرانی نمود و گفت من برای نماز، زکات و حج با شما نجنگیدم با این که شما به این امور پای‌بند هستید بلکه جنگ من با شما از این رو بود که زمام امور حکومت را به دست گیرم و خداوند آن را به من عطا کرد. اکنون بدانید آن شروطی را که در ضمن قرارداد صلح به حسن بن علی علیه‌السلام وعده دادم همه را زیر پا می‌نهم و به هیچ کدام وفا نخواهم کرد. [۱۹]. افراد متعددی به صلح امام حسن علیه‌السلام اعتراض کردند. یکی از پاسخ‌های حضرت این بود که یار و یوری نداشتی، وای بر شما! شما نمی‌دانید که چه کرده‌ام؟ سوگند به خدا پذیرش صلح برای شیعیانم بهتر است از آن چه خورشید بر آن می‌تابد و غروب می‌کند. [۲۰]. [صفحه ۱۷۹]

شبه‌ای از فضائل امام حسن

امام حسن علیه‌السلام ۲۵ بار پیاده از مدینه به مکه (حدود هشتاد فرسخ) برای انجام مراسم حج رفت و می‌گفت من از درگاه خدای خود شرم می‌کنم که برای ملاقات با او پیاده به خانه‌اش بروم. [۲۱]. در یکی از سال‌ها امام حسن مجتبی علیه‌السلام پیاده از مدینه به مکه رهسپار شد به طوری که پاهایش ورم کرد. در مسیر راه یکی از خدمتکاران عرض کرد اگر سوار شوی این ناراحتی رفع می‌گردد. امام حسن علیه‌السلام فرمود وقتی که به منزلگاه بعدی رسیدیم سیاه پوستی نزد تو می‌آید و روغنی همراه دارد، آن روغن را از او خریداری کن و چانه زن. خدمتکار می‌گوید حدود یک میل (دو کیلومتر) از آنجا گذشتیم ناگاه آن سیاه پوست پیدا شد. امام حسن علیه‌السلام به من فرمود نزد این مرد برو و روغن را از او بگیر و قیمت آن را به او بده. من هم نزد آن مرد سیاه پوست رفتم و تقاضای روغن نمودم. سیاه پوست گفت این روغن را برای چه کسی می‌خواهی؟ گفتم برای حسن بن علی علیه‌السلام. سیاه

پوست گفت خواهش می‌کنم مرا نزد آن حضرت ببر. موافقت کردم و با او به حضور امام حسن علیه‌السلام آمدم. آن مرد عرض کرد پدر و مادرم به فدایت نمی‌دانستم روغن را برای شما می‌خواهد اجازه بده قیمتش را نگیرم من غلام شمایم، از خدا بخواهید به من پسری سالم عنایت کند که دوست شما اهل بیت علیهم‌السلام باشد، زیرا وقتی از همسرم جدا شدم درد زایمان داشت. امام حسن علیه‌السلام فرمود: به خانه‌ات برو که خدا پسری سالم به تو عطا فرموده و او از شیعیان ما می‌باشد. سیاه پوست هماندم به [صفحه ۱۸۰] خانه‌اش بازگشت و دید همسرش پسری سالم به دنیا آورده است. سپس به محضر امام حسن علیه‌السلام برگشت و خبر ولادت پسر را به آن حضرت داد و برای آن حضرت دعا کرد. امام حسن علیه‌السلام از آن روغن به پایش مالید و بر اثر آن ورم پاهایش برطرف گردید. [۲۲]. این پسر بعدها از یاران و دوستان مخلص آل محمد صلی الله علیه و اله و سلم گردید و به عنوان شاعر و مداح معروف اهل بیت علیهم‌السلام با نام سید حمیری مشهور شد که به گفته‌ی بعضی ۲۳۰۰ قصیده در شأن خاندان رسالت سروده است. [۲۳]. امام مجتبی علیه‌السلام دو بار همه اموالش را بین محرومین و تهی‌دستان خرج کرد و سه بار ثروتش را به دو نیم تقسیم نمود. نیمی را برای خود نگه داشت و نیم دیگر را بذل کرد تا آنجا که یک جفت کفش را به آن‌ها می‌داد و یک جفت کفش را برای خود نگه می‌داشت. [۲۴]. روزی عثمان کنار مسجد پیامبر صلی الله علیه و اله و سلم در مدینه نشسته بود فقیری نزد او آمد و از او تقاضای کمک کرد. عثمان دستور داد پنج درهم به او دادند. آن مرد فقیر گفت این مقدار اندک است مرا به کسی دیگر راهنمایی کن که بیش‌تر کمک کند. عثمان دید حسن و حسین و عبدالله بن جعفر در گوشه مسجد کنار هم نشسته‌اند. با اشاره فقیر را به آن‌ها راهنمایی نمود. امام حسن علیه‌السلام به فقیر فرمود درخواست کمک روا نیست مگر در یکی از سه مورد: ادای دیه‌ی خونبها، ادای بدهکاری و فقری که انسان را در مانده کند. تو به خاطر کدام یک از این سه مورد [صفحه ۱۸۱] تقاضای کمک می‌کنی؟ فقیر گفت اتفاقاً گرفتاری من در یکی از این سه چیز است. لذا امام حسن علیه‌السلام پنجاه دینار و امام حسین علیه‌السلام چهل نه دینار و عبدالله بن جعفر نیز چهل و هشت دینار به او دادند. فقیر هنگام بازگشت از کنار عثمان گذشت. عثمان گفت چه کردی؟ فقیر گفت از تو سؤال کردم تو هم دادی ولی نپرسیدی که برای چه منظوری درخواست کمک می‌کنم ولی وقتی که نزد آن سه نفر رفتم یکی از آن‌ها (امام حسن علیه‌السلام) از من پرسید برای چه کمک می‌خواهی؟ من هم جواب دادم، آن‌گاه هر کدام این مقدار به من عطا کردند. عثمان گفت از کجا همانند این جوانمردان را می‌یابی؟ این‌ها خاندانی هستند که در علم و فضیلت نظیر ندارند. [۲۵]. امام حسن علیه‌السلام فرمود: جد و جهد بیش از مقدار، طلب نکنید و راضی به مقدار مقدر باشید که فضل خدا شما را بی‌نصیب نمی‌گذارد و به جای آن در طلب عفت بکوشید که به کمال نفس برسید، حرص رزق را زیاد نمی‌کند بلکه سبب رنج و ماتم می‌گردد ولی عفت و تقوی موجب سعادت و تقرب است، پس این جد و جهد را در راه کسب پارسائی و عفت نفس به کار برید. [۲۶]. امام حسن علیه‌السلام فرمود: هر کس رفتن به مسجد را ادامه دهد هشت خصلت نصیب او می‌شود: ۱. خانه‌ی دلش به لطف خداوند روشن می‌شود. ۲. گناهانش ترک گردد. ۳. برادران مفید پیدا می‌کند. ۴. به دانش و بینش و رحمتی که در انتظارش هست برسد. ۵. شمع فروزان پیش پای او افروخته گردد که او را هدایت کند. ۶. گناهانش آمرزیده شود. ۷. مدت [صفحه ۱۸۲] حیاتش افزون گردد. ۸. تقوایش قوت گیرد. [۲۷]. مردی از امام حسن علیه‌السلام پرسید یا بن رسول الله بهترین مردم کیست؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود کسی که مردم را در عیش خود شریک سازد. آن مرد پرسید شریک‌ترین مردم کیست؟ امام حسن علیه‌السلام فرمود آن که در عیش خود احدی را شریک ندهد. سبب هلاکت مردم سه چیز است: ۱. حرص. ۲. کبر. ۳. حسد. حرص سبب دشمنی نفس است و بدین جهت آدم از بهشت رانده شد، کبر سبب هلاکت دین است و بدین جهت خداوند ابلیس را لعن فرمود، حسد راند السوء است بین سبب قابیل، هابیل را کشت. [۲۸]. مردی از امام حسن علیه‌السلام پرسید یا بن رسول الله آیا من از شیعیان شما هستم؟ فرمود ای بندگان خدا اگر در اوامر و نواهی ما اطاعت کردید راست گفتید و از شیعیان ما هستید و اگر به خلاف رفتار کردید بر ما حرجی نیست بلکه بر گناه خود و محرومیت خود افزوده‌اید، نگوئید ما از شیعیان شما هستیم بلکه بگوئید ما از دوستان

شما و دشمن دشمن شما را دشمنان شما را دشمن داریم و دوستان شما را دوست می‌داریم، در اینجا امام حسن علیه‌السلام فرق بین شیعه و دوست را کاملاً تشریح فرموده، شیعه کسی است که امر امام را اطاعت و نهی او را پرهیز نماید و دوست کسی است که در دلش محبت داشته باشد اما در همه متظاهر نشان ندهد. [۲۹]. مردی اظهار حاجت کرد، امام مجتبی علیه‌السلام به او فرمود حاجت تو را [صفحه ۱۸۳] دادم این اندک را بگیر و شکر کن. وقتی از خزینه‌دار پرسید چه مقدار موجودی به سائل دادی؟ گفت پنجاه هزار درهم. امام علیه‌السلام پرسید آن پانصد دینار که نزد خودت بود چه شد؟ گفت هست. فرمود آن سائل را برگردانید و آن پانصد دینار را هم به او داد و عذرخواهی کرد. [۳۰]. بک روز امام حسن و امام حسین و عبدالله بن جعفر (شوهر حضرت زینب علیها‌السلام) با هم به طرف مکه حرکت کردند. در راه گرسنه و تشنه شدند و سنگینی بار به رنج تشنگی افزود. به طرف خیمه‌ی عرب بیابانی رفتند و پیرزنی را دیدند. از او آب و طعام خواستند. آن پیرزن کریمه آن چه داشت آورد که آخرین درجه بخشش این است که هر چه داری برای مهمان گذاری. پیرزن گوسفندی بیش نداشت و اول شیرش را به آن‌ها داد سپس همان گوسفند را که اسباب معیشت او و شوهرش بود کشت و طعامی برای فرزندان دختر پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم فراهم آورد. امام حسن علیه‌السلام فرمود ای امه الله من یکی از قریش هستم که به حج خانه‌ی خدا می‌روم انشاءالله اگر مراجعه کردم میل داریم شما هم در مدینه به دیدن ما بیائی. شوهر آمد گفت عجباً گوسفند را برای کسانی که نمی‌شناختی کشتی! زن گفت آن‌ها گفتند ما از قریش هستیم. آن زن و شوهر بیابانی که تنها وسیله زندگی‌شان یک گوسفند بود، در اثر نیامدن باران به سختی معیشت افتادند و به طرف مدینه رفتند و سراغ خاندان قریش را می‌گرفتند که به امام حسن علیه‌السلام برخورد کردند امام حسن آن‌ها را شناخت و این ضرب‌المثل را گفت فقد خل وفاء الدین و المعروف فی [صفحه ۱۸۴] ذمه الاحرار دین؛ یعنی جوانمردان گفتار خود را عهدی می‌دانند که بدان وفا می‌کنند (و این کنایه از دعوت آن‌ها بود). سپس امام حسن علیه‌السلام فرمود ای زن مرا می‌شناسی؟ زن گفت نمی‌شناسم. امام حسن علیه‌السلام فرمود اگر تو مرا نمی‌شناسی من تو را می‌شناسم و به غلامش فرمود از صدقات موجود یک هزار گوسفند خریداری کن و با هزار دینار به این زن و شوهر بده سپس آن‌ها را نزد حسین علیه‌السلام راهنمایی کن. سیدالشهداء علیه‌السلام مقداری از مال خود به او بخشید. آن‌گاه او را به عبدالله بن جعفر راهنمایی کردند، او هم دستور داد دو برابر یعنی دو هزار گوسفند و دو هزار دینار به او دادند. این عرب بیابانی متمول و توانگر شد و به خیمه خود برگشت. [۳۱]. یک مرد هاشمی با مردی اموی با هم نشسته بودند. هاشمی گفت اقوام من با گذشت‌تر و جوانمردتر هستند. اموی گفت قبیله من دست‌بازتر و سخی‌تر. مرد هاشمی گفت امتحان می‌کنیم، تو از ده نفر اقوام قبیله خود چیزی بخواه من هم از ده نفر از قبیله خود چیزی می‌خواهم وعده‌ی ما همین مکان باشد. اموی برخاست و نزد ده نفر از رجال بنی‌امیه رفت، هر یک از آن‌ها ده هزار درهم به او دادند با قید این که جریان مناظره خود را بگویند. هاشمی نزد امام حسن علیه‌السلام عرض کرد حاجت دارم. دستور فرمود ۱۵۰ هزار درهم به او بدهید. از آنجا نزد امام حسین علیه‌السلام آمد فرمود آیا قبل از من به کسی رجوع کردی؟ گفت آری به حسن بن علی و آن حضرت ۱۵۰ هزار درهم عطا فرمود. امام حسین علیه‌السلام فرمود من می‌توانم بیش‌تر [صفحه ۱۸۵] بدهم ولی بر برادرم سبقت نمی‌گیرم و فرمود صد و پنجاه هزار درهم به او دادند. آن مرد اموی عصبانی شد و پول‌ها را به صاحبانشان برگردانید. آن‌ها هم گرفتند ولی چون هاشمی برگشت پول‌ها را رد کند، امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام قبول نکردند فرمودند ما چیزی که در راه خدا دادیم دیگر پس نمی‌گیریم. در این‌جا میزان جود و سخاوت و بخشش اموی‌ها و هاشمی‌ها نزد عرب روشن‌تر گردید. [۳۲]. در روایت آمده هر وقت دسته‌ای از فقرا یا کارگران و کشاورزان نخلستان‌ها گرد هم بودند و امام حسن علیه‌السلام از کنار آن‌ها می‌گذشت دعوت می‌کردند و حضرت را تعارف به غذای خود می‌نمودند. حضرت می‌رفت و در سفره‌ی آن‌ها شرکت می‌کرد و از غذای آن‌ها را می‌خورد و شکر می‌کرد و می‌فرمود: ان الله لا یحب المتکبرین و دعا می‌کرد و آن‌ها را به مهمانی منزل خود دعوت می‌فرمود، اطعام می‌کرد و لباس می‌پوشانید. چون از خانه بیرون می‌آمد مردم راه باز می‌کردند و اگر

نشسته بودند، قیام می‌کردند تا آن حضرت بگذرد و چون می‌گذشت تا خانه او را مشایعت و تجلیل و تعظیم و احترام می‌نمودند تا وارد خانه می‌شود. در راه مکه تا آن حضرت پیاده نمی‌شد کسی پیاده نمی‌شد حتی عمرو بن عاص و تا آن حضرت سوار نمی‌شد کسی سوار نمی‌شد و تمام اهل قافله او را احترام می‌کردند. در روایت آمده: مدرکه بن زیاد به ابن عباس گفت تو پیرمردی سوار شو معطل حسن و حسین نباش [صفحه ۱۸۶] آن‌ها جوان‌تر از تو هستند ابن عباس گفت ای فرومایه تو نمی‌دانی این‌ها فرزندان پیغمبر هستند باید به شکرانه‌ی شخصیت آن‌ها احترام کرد، تا آن‌ها سوار نشوند من سوار نمی‌شوم و تا این‌ها پیاده نشوند پیاده نخواهم شد. [۳۳]. امام حسن علیه‌السلام چون به وضو شروع می‌کرد حالش تغییر می‌نمود و در خوف عمیقی فرومی‌رفت و چون به طرف مسجد می‌رفت با صدای بلند می‌گفت: الهی ضیفک بیابک یا محسن قد اتاک المسیء فتجاوز عن قبیح ما عندی بجمیل ما عندک یا کریم؛ ای خدای من مهمان تو آمده در خانه‌ای که به بندگان احسان می‌کنی، بنده گنهکار به در خانه تو آمده و تو امر کرده‌ای که نیکوکاران از گنه‌کاران بگذرد، تو نیکوکاری و من گنهکار، ای کریم. چون شروع به نماز می‌کرد در خضوع و خشوع می‌رفت و هر وقت بهشت و جهنم را یاد می‌کرد مانند مضطر بر خود می‌لرزید و از خداوند درخواست می‌کرد او را از جهنم مصون دارد پناه به خدا می‌برد. [۳۴]. امام حسن علیه‌السلام هر وقت درب خانه می‌نشست تا به کار اشخاص رسیدگی فرماید چنان هیبت او عابری را جلب می‌کرد که راه عبور بسته می‌شد، هر کس چشمش بر جلال و جمال امام حسن علیه‌السلام می‌افتاد بی‌اختیار روی پا می‌ایستاد تا او را زیارت کند. حضرت به خاطر آنکه سد معبر نشود، برمی‌خاست و به داخل منزل می‌رفت. مروان که از دشمنان سرسخت امام حسن علیه‌السلام بود می‌گوید حلم حسن بن علی [صفحه ۱۸۷] مساوی با کوه‌هاست. یعنی کوه‌ها باید تا حلم و صبر و بردباری او را بر دوش کشند و تحمل نمایند. [۳۵]. محمد بن حجار نقل می‌کند در خدمت امام حسن علیه‌السلام بودیم که آهو بره‌ای بگذشت. آن حضرت بانگ برآورد، دیدیم دسته آهوان لیبک کنان نزد حضرت شتافتند. گفتم یابن رسول الله تعجب از این وحوش نیستم آن‌ها مقام تو را می‌شناسند اما میل داریم از امور آسمانی چیزی بنمائی. در همان لحظه اشاره به آسمان کرد و چیزی فرمود. ابواب آسمان گشوده شد و نوری فرود آمد و مدینه را روشن نمود و همه خانه‌ها روشن شد و ترس زلزله می‌رفت. عرض کردیم یابن رسول الله این بار گران را برگردان. فرمود: مائیم اولین و آخرین، ما هستیم نور تابناک الهی، مائیم روشن به نور روحانیت و درخشان هستیم به نور خداوند و زنده‌ایم به روح‌الله که در نزد ماست و به اذن پروردگار می‌دانیم و عمل می‌کنیم. اول ما چون آخر ما و آخر چون اول ماست و همه سیراب از سرچشمه‌ی علم الهی هستیم. امام حسن علیه‌السلام در مجلس رسول الله صلی الله علیه و اله و سلم در مدینه نشسته بود که چند نفر از اصحاب وارد شدند و عرض کردند یابن رسول الله چیزی به ما از معجزات بنا که از تو نقل کنیم. حضرت امام حسن علیه‌السلام پای مبارک بر زمین کوبید ناگاه دریائی نمودار شد که کشتی‌ها در آن می‌گذشت، آن‌گاه از یک کشتی ماهیگیری ماهی بزرگی بیرون آورد و به یکی از اصحاب مرحمت فرمود و او آن ماهی را به فرزندش محمد داد و به منزل برد، [صفحه ۱۸۸] سه روز از آن ماهی می‌خوردند تا تمام شد. [۳۶].

دشمنی خاص معاویه با اهل بیت

مورخین نوشته‌اند معاویه دشمنی خاص با پیغمبر و ذریه او داشت. دشمنی‌های او به این شرح است: ۱. معاویه اول کسی بود که بنای سب و لعن به علی علیه‌السلام را آغاز کرد و کسی را که دوست و دشمن مدح کرده‌اند او سب و لعن نمود و نسبت‌ها و افتراها داد. ۲. نسبت به هاشم که در نماز اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله می‌گفت مسخره و تخطئه می‌نمود. ۳. در چهل روز جمعه متعمدا در نماز صلوات بر محمد و آل او را ترک نمود. ۴. حدود اسلام را تعطیل کرد و هر کس مرتکب جرم، بدعت یا جنایتی می‌شد او اعتراض و ممانعت نمی‌کرد. لذا اکثر مورخین نوشته‌اند سارق را پیش معاویه آوردند ولی او را آزاد کرد. ۵. از بدعت‌های معاویه استعمال ربا بود که با منع صریح و نص متواتر قرآن رباخواری را تجویز و تقویت نمود.

ابودردا معاویه را منع کرد. او گفت اشکالی ندارد. ابودردا سخت غضبناک شد گفت من حکم شرع را می‌گویم او اعتنا نمی‌کند پس در شهری که فرماندهی آن آشکارا بر ضد قرآن عمل کند نخواهم ماند و از شام خارج شد. [صفحه ۱۸۹] ۶. در اسلام نماز عید اذان و اقامه ندارد ولی معاویه بدعتی نهاد و اذان و اقامه را در نماز عیدین (قربان و فطر) معمول داشت و حرمت تشریح را از بین برد. ۷. از سنن اسلامی این است که قبل از نماز عیدین خطبه‌ای ایراد شود ولی معاویه این خطبه را حذف کرد زیرا در خطبه صلوات بر پیغمبر آمده و او به جهت بغض باطنی خود نسبت به بنی‌هاشم نمی‌خواست درود بفرستد و افراد بنی‌امیه هم از او پیروی کردند. [۳۷] ۸. اسلام زکات را بر مالک غله در زراعت واجب کرده ولی معاویه از هر چیز اگر چه عطیه بود، زکوة می‌گرفت. زکوة عطیه یک نوع مالیاتی بوده که مخالف سنت پیغمبر صلی الله علیه و اله و سلم بود. [۳۸] ۹. استعمال عطر بر محرم حرام است مگر پس از محل شدن ولی معاویه دستور داد در حال احرام عطر استعمال کنند. ۱۰. در اسلام ظروف طلا و نقره برای مصلحت اقتصادی و امنیت اجتماعی کشور اسلام تحریم شده است ولی معاویه که اموال مردم را به زور و یغما می‌گرفت و به بیت‌المال مسلمین نمی‌داد و به مستحقین رد نمی‌کرد از ثروت زیاد ظروف طلا و نقره بسیار ساخت و در آن‌ها شراب و غذا می‌خورد. [۳۹]. ۱۱. در اسلام برای مرد لباس حریر و انگشتر طلا و زینت حرام است مگر در حال جنگ که موجب ارباب طرف شود ولی معاویه به [صفحه ۱۹۰] این دستور تحریم واقعی نهاد و لباس حریر در حال صلح و سلم می‌پوشید و انگشتر طلا- آن هم به دست چپ می‌نمود. [۴۰] ۱۲. اسلام برای افراد مسلمین حدود و حقوقی معین و با دستور قاعده تسلط بر مال، قاعده لا ضرر و لا ضرار را تأکید و تحریض فرموده و هیچ کس حق ندارد به زور و باطل از کسی چیزی بگیرد ولی معاویه به زور اموال مردم را بدون عوض می‌گرفت و هر که هر چه داشت باید تقدیم دستگاه اموی می‌کرد. [۴۱]. ابوهیره از خاندانی فرومایه و عاشق گربه بود، لذا به او ابوهیره می‌گفتند او مردی فقیر و خدمتگزار خانه‌ها بود که با ظهور اسلام مسلمان شد و در صف فقرا قرار گرفت. ابوهیره مسکن و مأوایی نداشت و هر روز یا هر شب مهمان شخصی بود. در دوره‌ی خلافت عمر خدماتی به تمایلات خلیفه نمود و او هم به جبران تلاش کرد او را از این فقر و درویشی را برهاند. لذا در سال ۲۱ او را والی بحرین نمود و در سال ۲۳ او را به سبب تعدیات و خیانت به صندوق بیت‌المال عزل کرد. ابوهیره به همان حال فقر برگشت تا زمان عثمان که در صف یاران او قرار گرفت. به او گفتند اگر می‌خواهی کارت بالا- بگیرد در فضل عثمان احادیثی نقل کن. او هم به وضع و جعل حدیث مشغول بود و اجرت او را می‌گرفت. [۴۲]. [صفحه ۱۹۱]

شهادت امام حسن

معاویه که تصمیم بر کشتن امام حسن علیه‌السلام داشت، در ظاهر نمی‌توانست قصد خود را عملی کند زیرا بهانه نداشت، لذا بر آن شد امام را مسموم کند. از این رو نامه‌ای به پادشاه روم رد قسطنطنیه نوشت که مقداری سم برای من بفرست می‌خواهم دشمنی را از پای درآورم بدون آن که کشوری را به جنگ بکشم یا با لشگر کشی و مبارزه نمایم. بوکانا پادشاه روم نوشت در شریعت و دین ما مذموم است کسی را که با ما جنگ ندارد مسموم کنیم. معاویه جواب داد در تهامه مردی قیام کرده و طلب حکومت دارد، می‌خواهم فوراً او را از پای درآورم تا این فتنه از میان برود و شهر و بندگان از شر او راحت شوند. در ضمن تحف و هدایایی برای پادشاه روم فرستاد. او هم مأخوذ به حیا شد و سم قاتلی در شربت ساخت و برای او فرستاد. معاویه هم این سم را برای جعه‌زن امام علیه‌السلام فرستاد و پیغام داد اگر این سم را به حسن بن علی خورانییدی و او را کشتی صد هزار درهم به تو می‌دهم به علاوه تو را به حباله‌ی نکاح فرزندم یزید در می‌آورم. امام حسن علیه‌السلام روزه بود، هنگام افطار از ظرف شیر یا آب خورد و چون از گلوش پائین فرورفت چنان بر خود لرزید و بی‌اختیار شد که گفت انا لله و انا الیه راجعون. آن‌گاه به امام حسین علیه‌السلام فرمود برادرم هنگام فراق فرارسیده، مرا زهر خورانیده‌اند، جگرم در طشت افتاده، هنگامی که از دنیا رفتم چشمانم را ببوشان، مرا غسل بده و کفن

کن و در تابوت بگذار و [صفحه ۱۹۲] به سوی قبر جدم رسول خدا صلی الله علیه و اله و سلم ببر تا با جدم تجدید عهد کنم. پس از چهل روز امام حسن علیه‌السلام در ۲۸ صفر سال ۵۰ هجری در سن چهل و هفت سالگی به درجه رفیع شهادت نائل آمد. [۴۳].

باورقی

- [۱] بحار ج ۴۳، ص ۲۳۸.
- [۲] همان، ص ۲۳۹.
- [۳] همان، ص ۲۸۴.
- [۴] همان، ص ۲۶۶.
- [۵] همان، ص ۲۷۶.
- [۶] همان، ص ۲۸۳.
- [۷] همان، ص ۲۶۵ و ۲۶۸.
- [۸] همان، ص ۳۳۸.
- [۹] امالی، شیخ صدوق؛ بحار ج ۲۴، ح ۲.]
- [۱۰] سیره‌ی چهارده معصوم، ص ۲۴۳؛ نقل از فصول ابن صباح، ص ۱۳۴.
- [۱۱] سیره‌ی چهارده معصوم، ص ۲۴۵؛ نقل از کحل البصر، ص ۱۹۴.
- [۱۲] همان، ص ۳۴۸؛ نقل از البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۳۵.
- [۱۳] بحار ج ۴۳، ص ۳۳۳ و ۳۳۵.
- [۱۴] زندگانی امام حسن مجتبی علیه‌السلام، ص ۱۵۳.
- [۱۵] همان، ص ۱۷۳.
- [۱۶] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۷ و ۸ و ۹.
- [۱۷] سیره چهارده معصوم، ص ۲۶۹؛ نقل از تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۱.
- [۱۸] ترجمه ارشاد مفید، ج ۲، ص ۱۰.
- [۱۹] سیره چهارده معصوم، ص ۲۷۱؛ نقل از اعیان الشیعه، ج ۱، ص ۵۷۰.
- [۲۰] بحار، ج ۴۴، ص ۲ و ۱۹.
- [۲۱] بحار، ج ۴۳، ص ۳۳۹.
- [۲۲] اصول کافی، ج ۱، ص ۴۶۳.
- [۲۳] سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۰۶.
- [۲۴] بحار، ج ۴۳، ص ۳۵۷ و ۳۵۸.
- [۲۵] همان، ۳۳۲ و ۳۳۴.
- [۲۶] تحف العقول، ص ۵۵.
- [۲۷] زندگانی امام مجتبی علیه‌السلام؛ نقل از عیون اخبار الرضا، ج ۳، ص ۳.
- [۲۸] همان، ص ۳۷۶؛ اقتباس از نور الابصار، ص ۱۱۰.
- [۲۹] موسوعه ورام، ص ۳۰۱.

- [۳۰] همان، ص ۲۱۲؛ نقل از دائرة المعارف بستانی، ج ۷، ص ۳۹.
- [۳۱] همان، ص ۴۱۲؛ اقتباس از احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۷۳؛ دائرة المعارف بستانی، ج ۷، ص ۳۹.
- [۳۲] همان، ص ۱۱۶؛ اقتباس از صلح امام حسن علیه السلام، ص ۱۶.
- [۳۳] صلح امام حسن، ص ۱۴.
- [۳۴] زندگانی امام مجتبی، علیه السلام ص ۴۲۷؛ اقتباس از امالی شیخ صدوق، ص ۱۰۸.
- [۳۵] زندگانی امام مجتبی، ص ۴۳۲.
- [۳۶] زندگانی امام مجتبی علیه السلام، ص ۵۱۷.
- [۳۷] زندگانی امام مجتبی؛ نقل از کشف الغمه، ج ۱، ص ۱۲۳.
- [۳۸] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۷.
- [۳۹] نصاب، ص ۱۰۱.
- [۴۰] زندگانی امام مجتبی، ص ۲۴۷.
- [۴۱] تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۷.
- [۴۲] زندگانی امام مجتبی علیه السلام، ص ۲۵۲.
- [۴۳] ارشاد شیخ مفید، ج ۲، ص ۱۳ و ۱۴؛ انوار البهیة، ص ۱۳۱.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار-ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن

منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی
ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه
ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و...
د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمی، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی:

www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۲۳۱۱ (۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایندانشالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبای: -۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰ IR۹۰-

۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید

ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید.»

التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رسانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه‌ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بداند، نگاه می دارد و با حجت‌های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکنند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رهاندن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

